

تفتیش عقاید

بکرک، دبورا، ۱۹۴۳ - م. **Bachrach, Deborah**

تفتیش عقاید / دبورا بکراش؛ ترجمه مهدی حقیقت‌خواه - تهران: ققنوس، ۱۳۸۳.

۱۵۲ ص: مصور. - (مجموعه تاریخ جهان) ISBN 978-964-311-505-0

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

The Inquisition, c 1995.

عنوان اصلی:

کتابنامه: ص. [۱۴۵] - ۱۴۸

۱. تفتیش عقاید. الف. حقیقت‌خواه، مهدی، ۱۳۲۶، مترجم. ب. عنوان.

۲۷۲/۲

ت ۸ ب / BX ۱۷۱۲

تفتیش عقاید

دِبوراً بکراش

ترجمه مهدی حقیقت خواه



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Inquisition

Deborah Bachrach

Lucent Books, 1995



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

دبورا بکراش

تفتیش عقاید

ترجمه مهدی حقیقت‌خواه

چاپ ششم

۱۰۰۰ نسخه

۱۳۹۲

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۰ - ۵۰۵ - ۳۱۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 964 - 311 - 505 - 0

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

فهرست

۶	رویدادهای مهم در تاریخ تفتیش عقاید
۹	پیشگفتار: تفتیش عقاید چه بود؟
۱۵	۱. برپایی تفتیش عقاید
۳۱	۲. ساختار دستگاه تفتیش عقاید
۵۱	۳. تفتیش عقاید اسپانیایی
۷۷	۴. مجازات گناهکاران
۹۷	۵. قربانیان مشهور تفتیش عقاید
۱۲۷	۶. زوال تدریجی تفتیش عقاید
۱۴۰	یادداشت‌ها
۱۴۳	واژه‌نامه
۱۴۵	برای مطالعه بیشتر
۱۴۶	دیگر آثار مورد استفاده
۱۴۹	نمایه

رویدادهای مهم در تاریخ تفتیش عقاید

۱۱۸۴ ۱۲۰۰ ۱۲۵۰ ۱۳۰۰ ۱۳۵۰ ۱۴۰۰ ۱۴۵۰ ۱۵۰۰ ۱۵۵۰

۱۱۸۴

پاپ لوکیوس سوم به همه اسقف‌ها دستور می‌دهد که در خصوص بدعتگذاری تحقیق و تفتیش کنند.

۱۲۰۸

نماینده پاپ اینوکتیوس سوم در ناحیه لانگدوک فرانسه به قتل می‌رسد.

۱۲۰۹

اینوکتیوس سوم جهاد آلیگایی علیه کاتارها را در لانگدوک آغاز می‌کند.

۱۲۳۳

پاپ گرگوریوس نهم به دومینیکی‌ها دستور می‌دهد به لانگدوک بروند و دستگاه تفتیش عقاید را رسماً در آن‌جا بر پا کنند.

۱۲۵۲

پاپ اینوکتیوس چهارم *Ad extirpanda*، فتوایی را صادر می‌کند که به دستگاه تفتیش عقاید اختیارات زیادی، از جمله اختیار شکنجه مظنونان به بدعتگذاری را، می‌دهد.

۱۲۵۶

پاپ آلکساندر چهارم به مأموران تفتیش عقاید اجازه می‌دهد تا یکدیگر را از اعمال خشونت در جریان اعتراف‌گیری تبرئه کنند.

۱۲۹۰

یهودیان از انگلستان اخراج می‌شوند.

۱۳۰۷

کارزار علیه شهبازان پرستشگاه در فرانسه آغاز می‌شود که به انهدام این فرقه مشهور از جنگاوران صلیبی می‌انجامد.

۱۳۰۹

یهودیان از فرانسه اخراج می‌شوند.

۱۳۶۰

انتشار *Directorium inquisitorum* (راهنمای تفتیش عقاید) نیکولاس ایمریج.

۱۳۹۱

نسل‌کشی‌ها در اسپانیا.

۱۴۱۵

بان هوس در چوبه مرگ سوزانده می‌شود.

۱۴۳۰

ژاندارک به دست انگلیسی‌ها اسیر می‌شود.

۱۴۳۱

ژاندارک در روئن در چوبه مرگ سوزانده می‌شود.

۱۴۷۴

دستگاه تفتیش عقاید در آراگون برقرار می‌شود.

۱۴۷۸

ایزابیل ملکه اسپانیا به نمایندگان خود در دربار پاپ توصیه می‌کند از پاپ سیکتوس چهارم تقاضا کنند فرمانی صادر کند که به او اختیار برپایی دادگاه تفتیش عقاید را در کاستیل بدهد.

۱۴۸۳-۱۴۷۸

دادگاه‌های تفتیش عقاید به تدریج در سرتاسر بقیه اسپانیا بر پا می‌شود.

۱۴۹۸

محاكمه و سوزاندن جیرولامو ساوونارولا.

۱۷۸۹

ظهور انقلاب فرانسه باعث حمله به کلیسا و دادگاه تفتیش عقاید می‌شود.

۱۴۸۲

شاه فردیناند دادگاه تفتیش عقاید را در آراگون برپا می‌دارد.

۱۵۴۵

شورای ترانت: کلیسای کاتولیک پروتستانسم را محکوم می‌کند.

۱۸۵۲

تفتیش عقاید در رم ملغی می‌شود.

۱۴۸۴

فتوای پاپ اینوکنتیوس هشتم در مورد جادوگران صادر می‌شود.

۱۵۵۹

«فهرست پایی» [کتب ضالّه] در رم مشخص می‌شود.

۱۹۴۸

آخرین فهرست کتب ضالّه منتشر می‌شود.

۱۴۸۶

انتشار کتاب *Malleus Maleficarum* یا چکش جادوگران از هنری کرامر و جکوب اسپرنجر.

۱۵۷۱

پاپ پیوس پنجم مجمع تهیه فهرست را به وجود می‌آورد.

۱۹۶۶

فهرست کتب ضالّه مسکوت گذاشته می‌شود.

۱۶۴۰-۱۵۸۰

اسپانیا بر پرتغال مسلط می‌شود و در آنجا دادگاه‌های تفتیش عقاید را تأسیس می‌کند.

۱۹۹۲

خوان کارلوس پادشاه اسپانیا از یهودیان دعوت می‌کند که به سرزمین نیاکانی خود بازگردند.

۱۴۹۰

محاكمات لاگوئاردیا در اوایل سال آغاز می‌شود و در نوامبر ۱۴۹۱ با یک رشته محکومیت‌ها و اعدام‌ها به اوج خود می‌رسد.

۱۶۰۰

محاكمه و سوزاندن جوردانو برونو.

۱۹۹۳

کلیسای کاتولیک رم اعلام می‌کند که آشتی دیدگاه‌های گالیله با نظریات کلیسا امکان‌پذیر است.

۱۶۳۲

گالیله برای نخستین بار از سوی دادگاه تفتیش عقاید محاکمه می‌شود.

۱۴۹۲

یهودیان از اسپانیا اخراج می‌شوند.

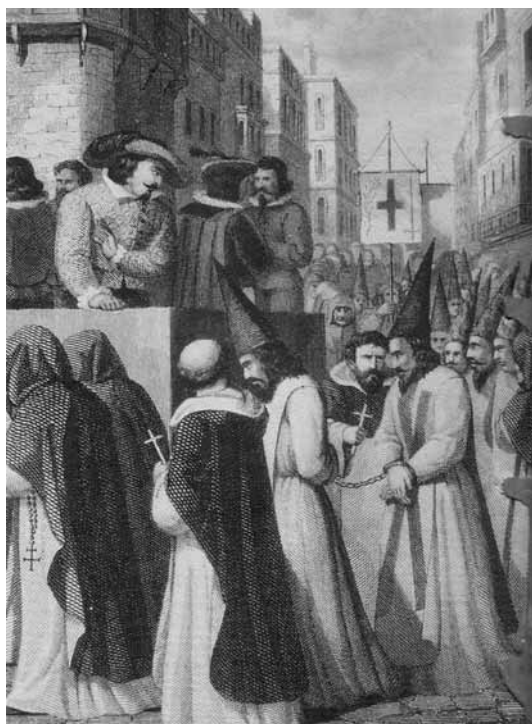
پیشگفتار

تفتیش عقاید چه بود؟

«تفتیش عقاید» موجودیتی یک‌سویه نداشت. صرفاً نوعی بازجویی، نوعی دادگاه، یا اتاق شکنجه نبود، هر چند غالباً تمام این عناصر را در خود داشت. تفتیش عقاید، به بیان دقیق‌تر، عبارت بود از هیئت‌های داوری بسیار مجهز که کلیسای کاتولیک می‌کوشید از طریق

آن‌ها به یکپارچگی اندیشه و عمل دینی دست یابد و آن را حفظ کند. برای این منظور، کلیسا به کارگزاران خود، که مأموران تفتیش عقاید نامیده می‌شدند، اختیار داد که کسانی را که ممکن بود اعتقادات یا اعمالشان مغایر آموزه‌های کلیسا باشد بیابند.

مردان و زنانی که با چنین اتهامی روبرو می‌شدند زیر فشار قرار می‌گرفتند تا مجبور به اعتراف شوند. گاهی این فشار جنبه روانی داشت، اما در بسیاری موارد شکنجه شدید جسمانی بود. برخی از این فشارها جان به در می‌بردند و آزاد می‌شدند و برخی زندانی می‌شدند یا برای اعدام به مقامات کشوری تحویل داده می‌شدند.



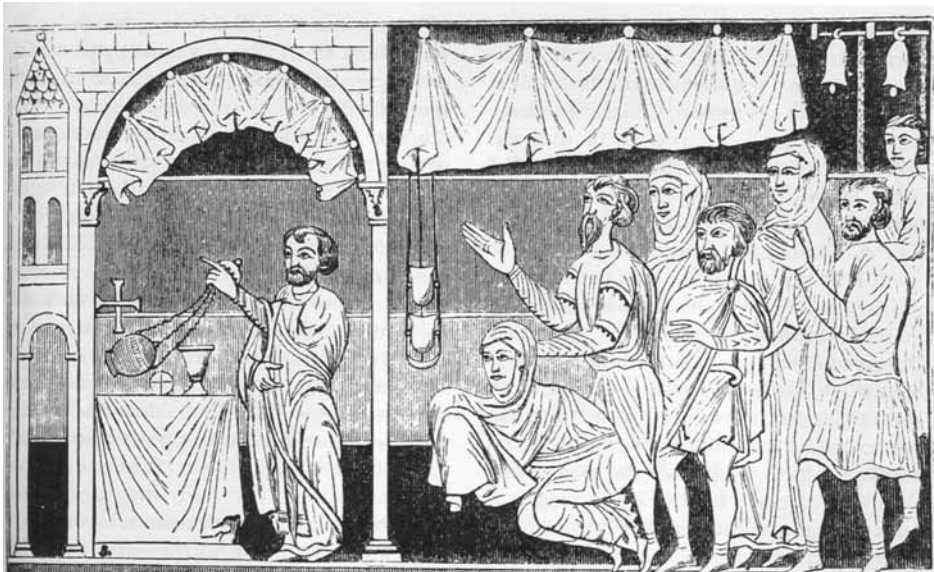
بسیاری از زندانیان، هنگامی که از سوی دادگاه تفتیش عقاید به بدعتگذاری محکوم می‌شدند، اعدام می‌شدند. در این‌جا، بدعتگذاران محکوم شده را نگهبانان به مرکز شهر می‌بردند تا در چوبه مرگ سوزانده شوند.

قدرت مقام پاپی

دستگاه تفتیش عقاید شامل روحانیان قدرتمند و کارگزاران آن‌ها می‌شد که نظام بازجویی‌ها، دادگاه‌ها، و زندان‌ها را، که به «اداره مقدس» مشهور شد، اداره می‌کردند. دستگاه تفتیش عقاید در قرن سیزدهم در فرانسه پا گرفت و در قرون وسطای پسین در سرتاسر اروپا گسترش یافت. دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا که از همه بدنام‌تر بود چندین قرن دوام آورد، اما دیگر دستگاه‌های تفتیش عقاید در دوره‌های کوتاه‌تری رونق پیدا کردند.

از قرن پانزدهم به بعد، پادشاهان اروپا از دستگاه تفتیش عقاید برای خلاص کردن خود از شر مخالفانی نظیر ژاندارک، که نمی‌توانستند آن‌ها را از راه جنگ یا دیپلماسی خنثی سازند، استفاده کردند. هر چند، تفتیش عقاید در سرتاسر تاریخش آلت دست کلیسای کاتولیک بود. کلیسا در نیمه سده شانزدهم شروع به از هم گسیختگی کرد، اما «اداره مقدس» در زیر اقتدار پاپ در رم باقی ماند.

در پایان قرن دوازدهم، کلیسای کاتولیک، به رهبری پاپ که در رم اقامت داشت، مهم‌ترین نهاد در اروپا بود. این کلیسا از بسیاری جهات وارث امپراتوری روم شمرده می‌شد. «کاتولیک» از واژه‌ای یونانی به معنای «همگانی» مشتق می‌شود و به راستی تقریباً تمام مردم



یک تصویر قرون وسطایی مراسم عشاء ربانی کاتولیکی را نشان می‌دهد. کلیسای کاتولیک، به مثابه مهم‌ترین نهاد در اروپای غربی، بر زندگی سیاسی و معنوی مردم تسلط فوق‌العاده‌ای داشت.

متولد اروپا اعضای کلیسای کاتولیک بودند. کلیسا، در لوای یک سلسله پاپ‌های مقتدر، که در دوره پاپی اینوکتیوس سوم به اوج رسید، به استقرار نوعی پادشاهی پاپی که بر زندگی سیاسی و معنوی اروپای غربی تسلط داشت نزدیک شد.

در دهکده‌های قرون وسطایی، ساختمان کلیسا مهم‌ترین بنا بود. اهالی از صدای ناقوس کلیسا زیاد فاصله نمی‌گرفتند و تقریباً تمام فعالیت‌ها از درون کلیسا اداره می‌شد. مردم در کلیسا غسل تعمید داده می‌شدند، در سرتاسر زندگی خود شعایر دینی را دریافت می‌کردند، و سپس در زمین وقفی کلیسا دفن می‌شدند.

مسائل حقوقی نیز، و به ویژه وصیت‌نامه‌ها، که مستلزم انتقال مالکیت زمین بود، از طریق کلیسا حل و فصل می‌شد. اکثر فرصت‌های آموزشی از طریق کلیسا ارائه می‌شد، چون بنابر قاعده روحانیان عملاً تنها کسانی بودند که می‌توانستند بخوانند و بنویسند.

اما قدرت کلیسا، در اوج اقتدارش، مورد تهدید قرار گرفت. در بخش‌هایی از اروپا، کاتولیک‌ها شروع به فاصله گرفتن از آموزه‌های سنتی دینی کردند. مردم معمولی ثروت و دنیاطلبی بسیاری از اعضای سلسله‌مراتب کلیسایی – مثلاً اسقف‌ها و کاردینال‌ها – را محکوم می‌کردند. در عین حال، از نبود تقوا و قابلیت‌های آموزشی نزد برخی از کشیشان محلی که در میانشان زندگی می‌کردند، نگران و دلخور بودند.

چرا نظام پاپی دستگاه تفتیش عقاید را برپا کرد

در قرن دوازدهم اعتقاد عمومی بر این بود که تنها یکپارچگی در امور دینی می‌تواند صلح و امنیت را در جامعه اروپایی تضمین کند. از این رو کلیسای کاتولیک دستگاه تفتیش عقاید را برپا کرد تا از آن به عنوان سلاحی برای مقابله با تهدیدهای فرضی نسبت به قدرت معنوی‌اش استفاده کند. پاپ‌ها متوجه این نکته نیز بودند که شک کردن در آموزه‌های کاتولیکی قدرت سیاسی چشمگیر کلیسا را زایل خواهد کرد. به هر قیمتی که شده باید تهدیدهایی که متوجه قدرت سیاسی و معنوی کلیسا بود حذف یا خنثی می‌شد.

در قرن دوازدهم و طی سده‌های پیاپی پس از آن، دیدگاه‌های متفاوت در خصوص دین تصورناپذیر انگاشته می‌شد. مردم عقیده داشتند که شک کردن در آموزه‌های کاتولیکی به بی‌نظمی و آشوب در زندگی روزمره، مناقشه داخلی، اغتشاش اجتماعی، و خونریزی منجر خواهد شد.

دستگاه تفتیش عقاید به منظور جلوگیری از بروز چنین حوادث فاجعه‌آمیزی طراحی

شد. هدف از تفتیش عقاید، به عنوان دستگاهی به ظاهر قانونی که تمام اقتدار خود را از رم می‌گرفت، دفاع از آموزه‌های سنتی ایمانی و اخلاقی مذهب کاتولیک بود. در اصل، دستگاه تفتیش عقاید می‌بایست وظیفه خود را از طریق اقناع فکری انجام می‌داد. اما سرانجام، رهبران دستگاه تفتیش عقاید، برای ترساندن کسانی که گمان می‌کردند از آموزه‌های رسمی کاتولیک منحرف شده‌اند، به مجازات‌های شدید، حتی اعدام از طریق سوزاندن، متوسل شدند.

مفتش‌های عقاید، که ریاست دادگاه‌های تفتیش عقاید را بر عهده داشتند، موظف بودند بدعتگذاری – یعنی دیدگاه‌های دینی مغایر آموزه‌های کلیسا – و بدعتگذاران – یعنی حاملان چنین دیدگاه‌هایی – را پیدا کنند. مأموریت مفتش‌های عقاید این بود که بدعتگذاران را به آغوش کلیسا بازگردانند یا، به خاطر خیر بزرگ‌تر – یعنی هماهنگی اجتماعی، سیاسی، و دینی – آن‌ها را از جامعه مسیحی طرد کنند.

آیین کاتولیک در برابر آیین پروتستان

همچنان که افراد بیش‌تری، همین‌طور دولت‌های اروپای غربی که به طور فزاینده‌ای قدرت سیاسی بیش‌تری می‌یافتند، به چالش با اقتدار سیاسی و دینی کلیسای رم ادامه می‌دادند، رم نیز به مقابله برخاست و دستگاه تفتیش عقاید را برپا ساخت تا برای مقابله با بدعتگذاران به اقدامات خشونت‌بار دست بزند. کلیسای رم به دستگاه تفتیش عقاید اجازه داد که تا پایان قرن پانزدهم به یک تشکیلات بسیار ثروتمند و به لحاظ سیاسی قدرتمند و دارای اهمیت بین‌المللی تبدیل شود. با گسترش دستگاه تفتیش عقاید، این تشکیلات هدف اولیه خود را که ترویج ایمان و بازگرداندن گوسفندان آواره به آغل کلیسا بود به طرز بی‌رحمانه‌ای نادیده گرفت. در قرن پانزدهم، دستگاه تفتیش عقاید به خاطر آزمندی، یهودی‌ستیزی، و اعمال کنترل بی‌حاصل اندیشه بدنام بود.

با آن‌که تفتیش عقاید اولیه در قرن دوازدهم ریشه گرفت، اما کلیسای کاتولیک تا سده شانزدهم، که اصلاحگری پروتستان به مثابه جنبش دینی فراگیر سرتاسر اروپا را در نوردید، با مهم‌ترین چالش خود روبرو نشد. کسانی که اندیشه «اصلاح» کلیسای کاتولیک را پیش کشیدند می‌خواستند آن را از ثروتش جدا سازند، تکالیفش را ساده کنند، و تشریفاتش را با آنچه به عقیده آن‌ها تکالیف مسیحیان نخستین بود بیش‌تر هماهنگ نمایند.

اما اصلاحگری، به جای اصلاح کلیسای کاتولیک، به برپایی مجموعه بسیار متنوعی از کلیساها در جزایر بریتانیا، اروپا و اسکاندیناوی منجر شد. چنین تنوعی از نظر کلیسا قابل قبول نبود و از این رو از تفتیش عقاید به عنوان یکی از قدرتمندترین سلاح‌هایش در مبارزه با اصلاحگری استفاده کرد. کلیسا در پادشاهان کاتولیک اسپانیا استوارترین حامیان خود را یافت. در واقع، تفتیش عقاید وحشیانه‌ترین شکل خود را در اسپانیا پیدا کرد.

دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا در قرن شانزدهم در پیگرد بدعتگذاران حتی از دستگاه پاپ نیز سختگیرانه‌تر عمل می‌کرد. این دستگاه حتی در پی آن بود که به *Limpieza de Sangre* یا «خلوص خونی» دست یابد که تحت تأثیر عقیده روحانیان اسپانیایی در مورد خلوص نژادی بود. پیگیری این هدف به کشتار یا اخراج جمع کثیری از یهودیان اسپانیایی در سال ۱۴۹۲ و بعداً جمع نسبتاً زیادی از اعراب مغربی انجامید.

تا مدت‌ها پس از قرن شانزدهم، دستگاه تفتیش عقاید به تلاش‌های خود برای کاهش نفوذ کلیساهای پروتستان و حفظ سنت کاتولیک‌های رومی و پیروی از آیین دیرینه آن‌ها ادامه داد. افزون بر آن، دستگاه تفتیش عقاید در مواقع گوناگون از قدرت خود برای جلوگیری از اشاعه عقاید علمی که به نظر می‌رسید با تفسیر کلیسا از کتاب مقدس ناسازگار باشد و برای



شورای بزرگ تفتیش عقاید. تا قرن پانزدهم، دستگاه تفتیش عقاید به یک تشکیلات ثروتمند، آزمند، و به لحاظ سیاسی قدرتمند تبدیل شده بود که به اعمال کنترل اندیشه می‌پرداخت و برای مجازات بدعتگذاران به اقدامات وحشیانه دست می‌زد.

جلوگیری از پخش عمومی ادبیاتی که گمان می‌رفت با آموزه‌های کلیسا در تعارض باشد، استفاده می‌کرد.

در حالی که در عصر جدید دستگاه تفتیش عقاید معمولاً از تشویق و اقناع اخلاقی برای حفظ سنت دینی در میان کاتولیک‌های رومی استفاده کرده است، در اواخر قرن دوازدهم کلیسا بر این عقیده بود که وظیفه عام‌تری دارد – یعنی باید به صورت نیروی پلیس جامعه برای کنترل سرکشی‌های دینی همه‌گیر رفتار کند. در قرن دوازدهم بود که تفتیش عقاید آغاز شد.



یک پروتستان در چوبه مرگ سوزانده می‌شود. در قرن شانزدهم، جنبش دینی اصلاحگری پروتستان در پی آن بود که کلیسا را از ثروتش جدا و تکالیف آن را ساده سازد.

برپایی تفتیش عقاید

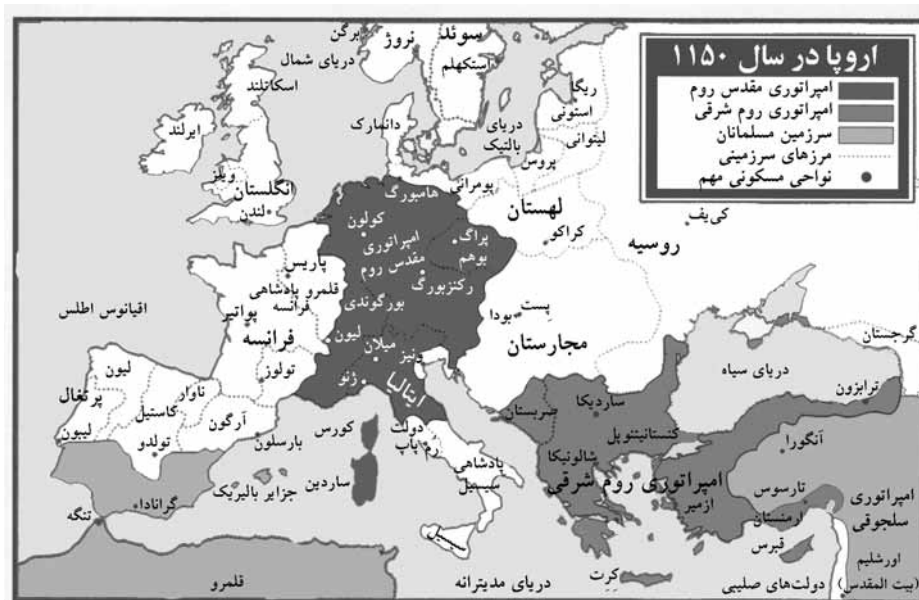
برای درک — نه توجیه — داورى‌ها و اعمال کلیسا در گذشته، باید شرایط تاریخی و اجتماعی آن دوران نابردباری را به حساب آوریم.

برنارد هارینگ

آزادی فرزندان خدا

در پایان قرن دوازدهم، کلیسای کاتولیک، با مرکز آن در رم، مهم‌ترین نهاد سیاسی و دینی در اروپا بود. به سخن تاریخدان کارل استفنسون، دستگاه پاپی «در آستانهٔ برپایی نظام دین سالار رمی از طریق درآمیزی رهبری روحانی با ریاست دنیوی جهان مسیحی بود.»^(۱)

پاپ، با حمایت کاردینال‌ها، اسقف‌ها، و نمایندگان دیپلماتیکی که سفیران پاپ به شمار



می‌رفتند، در امور دینی اروپا نقش بسیار مهمی ایفا می‌کرد. پاپ از طریق شوراها – یعنی نشست‌های رهبران کلیسا – عمل می‌کرد و در مورد شعار دینی، حکومت روحانیان، امور مالی کلیسا، و امور مربوط به سنت‌های دینی سیاستگذاری می‌کرد.

پاپ نه تنها بر قلمرو پاپی فرمان می‌راند، بلکه با بی‌پروایی در امور سیاسی اروپا مداخله می‌کرد، پادشاهان را در سرزمینی که اکنون آلمان است عزل می‌نمود، و در مناقشات پیاپی بین پادشاهان فرانسه و انگلستان از اقتدار خود در جهت تسلط بر یک طرف و سپس طرف دیگر استفاده می‌کرد. فرمانروایان لهستان، مجارستان، پرتغال، آراگون، و دانمارک خود را واسال‌های (خدمتگزاران) پاپ می‌دانستند.

قدرت پاپ تا کلیساهای محلی امتداد می‌یافت و این کلیساهای در زندگی تقریباً همه کس در اروپا نقش بارزی داشتند. بجز جمعیت قلیل یهودیان و اعراب مغربی در اسپانیا، همه مردم در جامعه کاتولیک پا به دنیا می‌گذاشتند و این جامعه در قرن دوازدهم هیچ رقیبی نداشت.



قدرت پاپی در معرض تهدید

اما حتی هنگامی که پاپ و دیگر رهبران کلیسا از این موضع محوری و بسیار قدرتمند برخوردار بودند، می‌دانستند که قدرتشان ممکن است به آسانی به چالش کشیده شود. در همین زمان نیز کلیسا مورد انتقاد قرار داشت و در برخی نواحی مردم داشتند به عقاید مذهبی دیگر و تازه‌تر رو می‌آوردند. کلیسای کاتولیک این عقاید را بدعتگذارانه تلقی می‌کرد.

یک اسقف کاتولیک معبدی را در اروپای قرون وسطی تبرک می‌کند. در حالی که کلیسا از قدرت بسیار زیادی برخوردار بود، رهبران کلیسا می‌دانستند که قدرتشان به آسانی ممکن است با چالش روبرو شود.

دیدگاه‌های بدعتگذارانه – یعنی عقاید مذهبی‌ای که با مواضع اعتقادی کلیسا تفاوت چشمگیری

داشتند - اشکال بسیاری به خود می‌گرفتند. بدعتگذاران ممکن بود در ماهیت تثلیث، الوهیت عیسی یا انسان بودن او، اعتبار «باروری مقدس» و «باکره‌زایی» شک کنند، یا این پرسش را مطرح کنند که آیا کشیش مغضوب کلیسا باز هم می‌تواند به انجام وظایف دینی بپردازد. آن‌ها ممکن بود حتی اختیار پاپ را در سخن گفتن به نمایندگی از تمام کلیسا به چالش بکشند.

دستگاه پاپی به ویژه از هر دیدگاه مذهبی‌ای که اقتدارش را نادیده می‌گرفت وحشت داشت. اگر چنین دیدگاه‌هایی مقبولیت عمومی پیدا می‌کردند، کلیسا قدرت بر انگیزختن مردم را از دست می‌داد. پاپ از آن نیز می‌ترسید که پادشاهان با هواداران این دیدگاه‌ها همراه شوند و بکوشند اقتدار کلیسا را در هم شکنند. چنین دگرگونی‌هایی ممکن بود تمام جنبه‌های زندگی، چه سیاسی و چه دینی، را آشفته سازد.

تمام بدعتگذاری‌ها بد تلقی می‌شدند چون استیلاي کلیسای رم را تهدید می‌کردند. به همین دلیل بود که بدعتگذاری تهدیدی هم‌تراز خیانت تلقی می‌شد: «عضویت در فرقه‌ای بدعتگذار چه از نظر دولت و چه از نظر کلیسا جرم محسوب می‌شد.»^(۲) خیانت به معنای ترک وفاداری شخص نسبت به فرمانروا یا دولت تلقی می‌شد و به بدعتگذاری به مثابه خیانت نسبت به تعالیم خداوند نگریسته می‌شد.

پس بدعت و خیانت می‌بایست مجازات یکسانی داشته باشند: مجازات خیانت به طور سنتی مرگ بود، پس عقیده بر این بود که این مجازات برای بدعت‌گذاری نیز سزاوار است. کلیسا، به منظور تثبیت اختیار خود برای تقاضای مجازات مرگ، به تدریج حق مداخله در زندگی دنیوی مردم را به خود داد و آزادی‌های مدنی، دارایی، و حتی جان کسانی را که بدعتگذار تلقی می‌کرد می‌گرفت. باید خاطر نشان کرد که کلیسا همیشه صورت ظاهر را حفظ می‌کرد و ترتیبی می‌داد که اعدام‌های در ملاء عام به نام دولت و به دست مقامات کشوری انجام شود. اما قابل انکار نیست که بسیاری از متهمان به بدعتگذاری در جریان بازجویی یا در دوران زندان به دست دستگاه تفتیش عقاید کشته شدند.

کاتارها

نخستین نشانه‌های تب ضد بدعتگذاری، که به تفتیش عقاید تبدیل شد، در اواخر قرن دوازدهم نمایان شد و آن هنگامی بود که دستگاه پاپی از ظهور یک فرقه مذهبی در ناحیه‌ای از جنوب فرانسه به نام لانگدوک با خبر و هراسان شد. گروه‌هایی از مردم که خود را کاتار

(اقتباسی از واژه یونانی *Katharoi* به معنای خالص و پاک) می‌نامیدند، مدعی بودند که آن‌ها به مسیحیت راستین نخستین عمل می‌کنند، درست به راه و روشی که عیسی آموخته و بعدها به صورت کلیسای کاتولیک، یا فراگیر، نهادینه شده بود.

کاتارها در جذب نوکیشان کارایی داشتند چون رهبران مذهبی‌شان به نواحی روستایی سفر می‌کردند و آیین خود را در میان دهقانان می‌پراکندند. از این رو آرای آن‌ها را نخست بسیاری از مردم بینوا و بی‌سواد پذیرا شدند. به هر حال، کاتارها اهمیت زیادی پیدا کردند و فلسفه‌شان، به ویژه در شهرهایی چون تولوز، آژن، بزیه، و آلبی پیروان گسترده‌ای یافت. هزاران نفر به کاتارها پیوستند و بسیاری از نوکیشان افراد ثروتمندی بودند. به ویژه این کاتارهای شهرنشین ثروتمند اقتدار کلیسا را مورد تهدید قرار می‌دادند چون به لحاظ سیاسی فعال بودند و، مانند خود کلیسا، نیرویی بودند که باید در امور مالی و دیپلماسی به حساب می‌آمد.

کاتارها در واقع بدعتگذارانی بودند که به برخی از عقاید اساسی کلیسای کاتولیک پایبند نبودند. مثلاً، به ارزش روحانی شعایر کلیسا، نظیر عشای ربانی، اعتقاد نداشتند. همچنین قبول نداشتند که عیسی ناصری پسر خداست.

کاتارها عقیده داشتند که رهبران خود آن‌ها، مبلغانی که آن‌ها را «الگوی کامل» می‌نامیدند، باید از قواعد انضباطی سختگیرانه‌ای پیروی کنند. این «الگوهای کامل» زندگی



یک فرقه مذهبی بدعتگذار به نام کاتارها از ناحیه لانگدوک در جنوب فرانسه ظهور کرد. موفقیت این فرقه در جذب هزاران نفر از مردم کلیسا را به شدت به وحشت انداخت.

بسیار زاهدانه‌ای داشتند، از جمله مجرد باقی می‌ماندند و با رژیم غذایی بسیار محدود گیاهی‌گذران می‌کردند. اینان چنان سطحی از پارسایی را نمایان می‌ساختند که کشیشان محلی، که اغلب کاملاً آشکارا تسلیم و سوسه‌گوش می‌شدند، همچنین اسقف‌های ثروتمند و پرمدا، در مقایسه با آن‌ها ناشایسته به نظر می‌رسیدند.

کاتارها عقیده داشتند که فرد معمولی در لحظه مرگ می‌تواند کامل شود و به بهشت راه یابد. کسانی که به کمال دست نمی‌یافتند به زندگی در کالبد حیوانات پست‌تر محکوم می‌شدند، چرا که کاتارها مفاهیم کاتولیکی برزخ و دوزخ را قبول نداشتند. کلیسا از این که کاتارها در میان مردم لانگدوک پیروان زیادی پیدا کرده بودند احساس خطر می‌کرد. کلیساهای این ناحیه خالی بود و پیشکش‌های به آن‌ها داشت قطع می‌شد.

تفتیش عقاید اسقفی

همین که عقاید کاتاریستی مورد پذیرش واقع شد، بسیاری از رهبران محلی غیر مذهبی به پشتیبانی تاکتیکی از این عقاید پرداختند و از مردان مقدس کاتاریست حمایت سیاسی کردند. برخی از اشراف محلی، نظیر ریموند، گُنت تولوز، نیز که پایگاه

تفتیش عقاید اسقفی

کلیسا از اسقف‌هایش خواست که اطمینان حاصل کنند که بدعتگذاری در حوزه‌های نظارتی آن‌ها ریشه‌کن شده است. ویلام هاریس رول در کتابش به نام تاریخ تفتیش عقاید اعلامیهٔ پاپ لوکیوس سوم را نقل می‌کند که در سال ۱۱۸۳ شرح می‌دهد که دستگاه پابی از تفتیش عقاید اسقفی چه منظوری داشته است.

«ما، با مشورت اسقف‌ها و به نیابت امپراتور، و لردهای دربار او، می‌گوییم که هر اسقفی باید سالی یکی دوبار شخصاً یا از طریق معاونش، یا دیگر اشخاص با کفایت، از آن بخش‌هایی از حوزهٔ نظارتی‌اش که معمولاً گزارش می‌رسد که بدعتگذاران در آن‌جاها فعالند دیدن کند و سه یا چهار مرد نیک‌سرشت و حتی، اگر لازم می‌شمارد، همه مردم همسایه را رسماً سوگند دهد و موظفشان سازد که اگر می‌توانند محل اقامت کسانی را که راه و رسمی خلاف ایمان و عقیدهٔ عمومی در پیش گرفته‌اند کشف کنند و چنین کسانی را به اسقف اعظم یا معاون او معرفی نمایند. اسقف یا معاون سپس متهمان را به پیشگاه خود فرا خواهند خواست و اگر آن‌ها از خود رفع اتهام نکنند و از رسم و سنت کشور پیروی ننمایند، یا اگر دوباره به وضع اول بازگردند، با داوری اسقف‌ها مجازات خواهند شد. اما اگر از ادای سوگند امتناع ورزند، بی‌درنگ دربارهٔ آن‌ها به عنوان بدعتگذار داوری خواهد شد.»

سیاسیشان در مرکز ناحیه‌ای بود که تحت تأثیر بدعتگذاری کاتاریستی قرار گرفته بود، از این عقاید مذهبی تازه تأثیر پذیرفتند. طبیعی به نظر می‌رسید که ریموند و دیگران از کاتارها حمایت کنند در حالی که کاتارها پشت سر هم مورد حمایت همسایگان ثروتمند آن‌ها قرار می‌گرفتند.

این از آن نوع پیشامدهایی بود که کلیسا بیش از همه از آن وحشت داشت: اتحاد سیاسی با بدعتگذاری عامه‌پسند که می‌توانست پایه‌های اقتدار رم را سست کند. این وضع را نمی‌شد تحمل کرد. اقدام علیه کاتارها و حامیان آن‌ها ضروری بود.

کاتارها داشتند تمام نظم اجتماعی‌ای را که کلیسا جزء ناگسستنی آن را تشکیل می‌داد مورد حمله قرار می‌دادند. هیچ جامعه‌ای که به ارزش‌های خودش ایمان داشت این‌گونه انتقاد علنی را تحمل نمی‌کرد؛ و با این نوع بدعتگذاری تندرانه از همان آغاز پیدایشش نه صرفاً به مثابه نوعی خطا و لغزش بلکه به عنوان نوعی جرم برخورد شد.^(۳)



پاپ اینوکنتیوس سوم، از ترس از دست رفتن قدرت و اقتدار کلیسا، به اسقف‌ها دستور داد از گسترش کاتاریسم جلوگیری کنند.

اینوکنتیوس سوم، یکی از مقتدرترین پاپ‌های قرون وسطی، تصمیم گرفت علیه بدعتگذاران در جنوب فرانسه دست به اقدام بزند و آن‌ها را «روبه‌های کوچکی که تاکستان‌ها را ویران می‌کنند» نامید.^(۴) در آغاز کلیسا کوشید برای جلوگیری از رشد کاتاریسم از اسقف‌ها استفاده کند. از این صاحب‌منصبان منطقه‌ای کلیسا خواسته شد بر تعداد موعظه‌ها و سفرهای رسمی خود به نواحی تأثیرپذیر بيفزایند. همچنین آن‌ها را ترغیب کردند که بکوشند «الگوهای کامل» را دستگیر کنند. برای این منظور، از اسقف‌ها خواسته شد در پی یافتن شواهدی باشند که نشان‌دهنده چگونگی حمایت

رهبران سیاسی محلی از «الگوهای کامل» و شاید حتی پنهان کردن آن‌ها باشد و بتواند جرم آن‌ها را آشکار سازد. از آن‌جا که واژه «bishop» (اسقف) از واژه یونانی *episkopos* (ناظر) مشتق می‌شود، این مرحله ابتدایی جنگ دستگاه پایی با بدعتگذاری «تفتیش عقاید اسقفی یا نظارتی» نامیده شد.

این اقدام اینوکنتیوس کار تازه‌ای نبود. سلفش، پاپ لوکیوس سوم، در سال ۱۱۸۴ اعلام کرده بود که لازم است اسقف‌ها هر ساله در قلمرو یا حوزه نظارتی خود به تفتیش و تحقیق در مورد رشد بدعتگذاری بپردازند. لوکیوس همچنین دستور داد که همه بدعتگذاران تکفیر و از عضویت کلیسا طرد شوند. بدعتگذاران، که از حمایت کلیسا محروم شده بودند، می‌بایست به مقامات کشوری، شهرداران و دیگر مسئولان محلی، که مسئول مجازات متخلفان بودند، تحویل داده می‌شدند. لوکیوس این دستورات را با یک فتوای پایی، یا فرمان رسمی، صادر کرده بود که عنوان آن با این عبارت لاتین آغاز می‌شد: *Ad abolendam*، که در آن ریشه واژه انگلیسی «abolish» (به معنای «برانداختن») آشکار است. دستورات لوکیوس عموماً در دوره زندگی‌اش به اجرا در نیامد.

به هر حال، اینوکنتیوس سوم این فرمان را راه آسانی برای برخورد با بدعتگذاری روبه رشد در لانگدوک یافت. به گفته تاریخدان فرناند هیوارد،

کلیسا عقیده داشت که چون سرپرستی مقدس روح آدمیان را بر عهده دارد، نمی‌تواند اجازه دهد که چنین اشتباهات فاحشی مؤمنان را به پلیدی آلوده سازد، به ویژه که ثابت شده بود آن اشتباهات ممکن است نه تنها افراد ساده و بی‌سواد بلکه حتی افراد بسیار باهوش و تحصیل‌کرده را به گمراهی بکشانند.^(۵)

اینوکنتیوس، از رم، خواستار آن شد که اسقف‌ها پیشرفت کار خود را در از میان برداشتن کاتارها به او اطلاع دهند. این گزارش‌ها نشان می‌داد که کاتارها هم تعدادشان و هم نفوذشان در میان رهبران سیاسی در حال افزایش است. در واقع، پیر دو کاستلنو، سفیر ویژه پاپ در آلبی، در سال ۱۲۰۸ به قتل رسید، که بنا بر گزارش، بر اثر ضربات وارده از سوی پیروان کنت ریموند تولوزی کشته شده بود.

جهاد آلیگایی

اینوکنتیوس سوم می‌دانست برای نابودی کاتارها مجبور است گام‌های دیگری بردارد. پاپ، پس از تکفیر کنت ریموند و اعلام مصادره تمام دارایی‌های او، خواستار جهاد



برای از بین بردن نفوذ کاتارها شد. این اقدام به جهاد آلبیگایی شهرت یافته است، که نام خود را از شهر آلبی، پایگاه اصلی کاتارها گرفته است. پاپ به همه کسانی که در این جنگ صلیبی شرکت کردند وعده بخشش گناهان دنیویشان را در روی زمین داد. اینوکتیوس همچنین به کسانی که از گناهانی که در این دنیا مرتکب می‌شدند به راستی توبه می‌کردند، وعده شهریاری در جهان دیگر را می‌داد.

جنگجویان صلیبی از سرتاسر اروپا در لانگدوک، پایگاه قدرت کاتارها، گرد آمدند. در حالی که انگیزه بسیاری آموزه‌های کاتولیکی بود، دیگرانی نیز بودند که چشمداشت به غنایم جنگ،

اینوکتیوس سوم علیه کاتارها موعظه می‌کند. با وجود ویرانی و کشتار گسترده‌ای که جهاد طولانی آلبیگایی به همراه داشت، کاتارها نابود نشدند.

از جمله اموال کنت تکفیر شده تولوز، آن‌ها را جذب کرده بود. از اموال بدعتگذاران حفاظت نمی‌شد، و در نتیجه جنگجویان صلیبی سراسر شهرها را غارت و ویران کردند. نماینده پاپ در آلبی در ژوئیه ۱۲۰۹ نامه‌ای به اینوکتیوس نوشت و به شرح ویران‌سازی شهر بزیه، یکی دیگر از پایگاه‌های کاتارها که گرفتار جنگ صلیبی شد، پرداخت:

حمله آغاز شد. فریاد برخاست: «آماده جنگ، آماده جنگ!» در ظرف دو یا سه ساعت افراد ما از خندق و دیوار گذشتند و شهر بزیه را به تصرف در آوردند. به هیچ کس، از هر مقام و جنس و سنی، رحم نکردند و حدود بیست هزار نفر را از دم تیغ گذراندند و به کشتار وسیعی دست زدند. و تمام شهر را غارت کردند و به آتش کشیدند؛ و این آتش خشم و غضب خداوند بود که به چنین طرز شگفت‌آوری شهر را در کام خود فرو برده بود.^(۶)

همین فرستاده بعداً به اینوکتیوس گزارش داد که در قلعه بروم که یکی از پایگاه‌های

کاتارها بود،

جنگجویان صلیبی چشم‌های بیش از یکصد نفر از مدافعان را درآوردند، و بینی آن‌ها را بریدند و برای هر کدام تنها یک چشم باقی گذاشتند تا باشد که بقیه عمرشان مضحکه دشمنان ما واقع شوند.^(۷)

پاپ اینوکنتیوس از کاری که جنگجویان صلیبی‌اش کرده بودند خشنود بود. او نامه‌ای حاکی از قدردانی برای سیمون دو مونفور، یکی از سرکردگان نظامی عملیات علیه کاتارهای آلبیگایی نوشت:

ستایش و سپاس خداوند را که به دست شما و دیگران خطرناک‌ترین دشمنانش را چنین بی‌رحمانه و شگفت‌آورانه قلع و قمع کرده است.^(۸)

اما با وجود ویرانگری فیزیکی در لانگدوک – سوزاندن شهرها و در هم کوبیدن قلعه‌ها – و کشتن هزاران نفر، جهاد آلبیگایی کاتارها را نابود نکرد. این جنگ صلیبی، که قرار بود کار خود را در ظرف چند ماه تمام کند، بیش از بیست سال به درازا کشید. کاتارها در میان دهقانان از حمایت بسیار گسترده‌ای برخوردار بودند و بسیاری از آن‌ها توانستند برای مدت‌های طولانی خود را پنهان سازند. دیگر رهبران کاتاریست به ایتالیا و جاهای دیگر گریختند و در آن‌جاها به پراکنش دیدگاه‌های مذهبی خود ادامه دادند. اسلحه به تنهایی نمی‌توانست عقیده‌ای نیرومند را از پا درآورد.

آغاز به کار تفتیش عقاید پاپی

هنگامی که جهاد آلبیگایی به درازا کشید، اینوکنتیوس سوم سلاح دیگری را علیه کاتارها به کار گرفت که کم‌تر محلی و نیرومندتر بود. تفتیش عقاید پاپی دستگاه حقوقی تازه‌ای بود که زیر نظارت مستقیم پاپ قرار داشت. او مفتشانی را منصوب کرد که وظیفه داشتند بدعت‌گذاران را بیابند، به جرایم‌شان رسیدگی و آن‌ها را مجازات کنند. اینان صاحب‌منصبان مقتداری بودند که به دستگاه پاپی وفاداری کامل داشتند. اکثر این مفتشان راهبان صدقه‌گیری بودند که فقر، تجرد، و اطاعت اختیار می‌کردند و زندگی خود را صرف خدمت به کلیسا می‌نمودند. این درویشان (صدقه‌بگیران) در همه جا آواره بودند و غذای خود را گدایی می‌کردند. آن‌ها به موعظه و آموزش دیگران می‌پرداختند و اعمال نیکوکارانه انجام می‌دادند. فعالیت‌هایشان زیر نظر رئیس صومعه نبود، بلکه پاپ از آن‌ها حمایت می‌کرد و به

آن‌ها اختیارات مخصوصی داده بود که نه تنها به موعظه پیردازند بلکه اعترافات را هم بشنوند و به آمرزش و بخشش گناهان پیردازند. در عوض، وفاداری آن‌ها به پاپ کامل بود. راهبان دو فرقه مذهبی - فرانسیسکن‌ها و به ویژه دومینیکن‌ها - در شکل‌گیری دستگاه تفتیش عقاید پاپی نقش بارزی ایفا کردند.

فرقه دومینیکن رسماً در سال ۱۲۱۶ تأسیس شد. از آن‌جا که دومینیکن‌ها طی قرن‌ها با

تفتیش عقاید پاپی

تفتیش عقاید پاپی، که راهبان اجرای آن را بر عهده داشتند، جانشین تفتیش عقاید اسقفی شد و در یافتن بدعتگذاران بسیار مؤثرتر بود. در این نقل قول از کتاب گوستاو هنینگسن به نام تفتیش عقاید در دوره اولیه اروپای مدرن، تصویری از نقش دومینیکن‌ها به دست می‌آوریم.



«سن دومینیک، پس از بازگشت از سفری به رم در سال ۱۲۱۷، تصمیم گرفت 'برادرانش را در سرتاسر سرزمین‌های مسیحی پراکنده سازد تا دو اصل عهد جدید یعنی زندگی جمعی و موعظه‌گری سیار و درویشانه را عملی سازند، اصولی که در مبارزه بی‌وقفه با بدعتگذاران لانگدوک هدایتگر شایسته ترکیبی پر شور از اندیشه و عمل بود؛ او 'تلاش می‌کرد در میان جماعت مؤمنان عقاید صحیح و اصول اخلاقی را به پیروی از امید و شفقت مسیحی حفظ کند؛ او در جنوب فرانسه برای برقراری آموزش 'عقاید کاتولیکی و دفاع از آیین سنتی در برابر کسانی که ممکن بود آن را به خطر اندازند تلاش می‌کرد و می‌کوشید تمام فضایل و رسوم مسیحی را به مؤمنان القا نماید.»

سن دومینیک بر سوزاندن کتاب‌های بدعتگذارانه در جریان جهاد آلبیگایی نظارت می‌کند. دومینیک و فرقه او، دومینیکن‌ها، در ریشه‌کن ساختن بدعتگذاری بسیار مؤثر بودند.



تصویری که مرگ خونبار سرکرده نظامی
سیمون دو مونفور را در جریان جهاد آلبیگایی
نشان می‌دهد.

مرگش در سال ۱۲۲۱ همکاری می‌کردند.
فرانسیس اهل آسیسی نیز مانند دومینیک
به رم رفت و اینوکتیوس سوم مؤسس فرقه
فرانسیسکن را وسیله دیگری برای مبارزه با
بدعتگذاری یافت. فروتنی و پارسایی شدید
فرانسیس پاپ را تحت تأثیر قرار داد. پاپ
امیدوار بود الگویی که راهبان او، فرقه راهبان
فروتن، به دست می‌دهند به دور ساختن نفوس
از بدعتگذاری کمک کند. همان طور که
دومینیک و فرقه‌اش در فرانسه و اسپانیا علیه
بدعتگذاری تلاش می‌کردند، فرانسیس نیز به
آسیسی بازگشت و در آنجا بسیاری کسان از

تفتیش عقاید پیوند داشتند، به خاطر این
ارتباط ویژه دومینی کین («سگ شکاری خدا»)
لقب گرفتند.

فرقه‌های درویشی در مبارزه با بدعتگذاری مشارکت می‌کنند

اینوکتیوس سوم به درویشان اعتماد زیادی
داشت و دومینگو دو گوزمان، کشیش
اسپانیایی را که به سن دومینیک مشهور است و
در رم به ملاقاتش رفته بود، می‌ستود. پاپ
بی‌درنگ دومینیک را فرستاد تا بکوشد با
موعظه و استدلال کاتارها را هدایت کند. فرقه
راهبان دومینیکی از میان مردانی شکل گرفت
که در جنوب فرانسه با دومینیک تا هنگام



پاپ سن دومینیک (در تصویر) را برای
هدایت کاتارها به جنوب فرانسه فرستاد. فرقه
او در تفتیش عقاید پای نقش مهمی ایفا کرد.



فرانسیسکن‌ها، به رهبری فرانسیس اهل آسیسی (در تصویر)، به سرعت دریافتند که تشویق و اقناع زبانی به تنهایی برای عملی ساختن یکپارچگی دینی کافی نیست.

الگوی آوارگی و موعظه‌گری او پیروی کردند و آن‌طور زندگی کردند که معتقد بودند عیسی زندگی کرده است.

در آغاز فرانسیسکن‌ها و دومینیکن‌ها از خواست پاپ اینوکتیوس پیروی می‌کردند و «با فروتنی به جستجوی بدعتگذاران می‌پرداختند تا آن‌ها را از لغزش بازدارند.»^(۹) آن‌ها می‌کوشیدند نفوس منحرف شده را تشویق کنند که به راه آموزه‌های کلیسای کاتولیک بازگردند. اما به زودی آشکار شد که تشویق و اقناع به تنهایی باعث نمی‌شود که کاتارها دیدگاه‌هایشان را تغییر دهند. برای بازگرداندن یکپارچگی دینی در اروپا اقدامات بسیار شدیدتری لازم بود.

اینوکتیوس سوم در سال ۱۲۱۵ بهترین متفکران کلیسا را گردهم فراخواند تا به چنین رویکردهای

تازه‌ای شکل دهند. در یکی از نشست‌های شورای لاتران، بیش از چهارصد روحانی برجسته – اسقف‌ها، رؤسای صومعه‌ها، و دیگران – به موضوع بدعتگذاری و سرکوب آن پرداختند. در این جلسه توافق شد که تبعید و مصادرهٔ اموال مجازات‌های قابل قبولی برای بدعتگذارانی است که از بازگشت به آموزه‌های کلیسا خودداری می‌کنند.

در چهارمین شورای لاتران همچنین توافق شد که بدعتگذاران از کسب مشاغل دولتی منع شوند. افزون بر آن، آن‌ها نمی‌توانستند عضو شوراهای شهر شوند، حق نداشتند به

عنوان شاهد در دادگاه‌ها حضور یابند، نمی‌توانستند وصیت کنند، و نمی‌توانستند ارث برند. این که شورای لاتران می‌توانست چنین تغییراتی را اعمال کند به وضوح نشان می‌دهد که در قرن سیزدهم حوزه‌های عرفی و دینی زندگی تا چه اندازه درهم تنیده شده بودند. رهبران سیاسی می‌دانستند که اگر به خواست مفتش محلی عمل نکنند، خودشان نیز ممکن است از سوی دادگاه‌های تفتیش عقاید به زیر سؤال روند. در برخی از کشورها، در گذر زمان، تمایز بین حوزه اختیارات دولت و کلیسا تقریباً از بین رفت.

گسترش اختیارات دستگاه تفتیش عقاید در دورهٔ گرگوریوس نهم

برادرزادهٔ اینوکنتیوس سوم جانشین او شد. پاپ جدید، گرگوریوس نهم، اختیارات دستگاه تفتیش عقاید پاپی را افزایش داد.



دستگاه تفتیش عقاید پاپی، با حمایت پاپ گرگوریوس نهم، به یک تشکیلات کلیسایی بین‌المللی با قدرت و نفوذ فوق‌العاده تبدیل شد.

در سال ۱۲۵۲ کلیسا رسماً این موضع را اختیار کرد که بدعتگذارانی را که از ابراز ندامت خودداری می‌کردند، یا پس از مجازات به دیدگاه‌های بدعتگذارانه خویش باز می‌گشتند، برای اعدام از طریق سوزاندن تحویل مقامات دولتی دهند. این سیاست در یک فتوای پاپی رسماً اعلام شد. این سند نیز، مانند اکثر چنین اسنادی، بر اساس چند واژه نخست متن لاتین آن معروف شد. در *Ad extirpanda* (آد اکستیرپاندا)، اینوکنتیوس چهارم، که به جای گرگوریوس پاپ شده بود، ایده مجازات مرگ را به عنوان مجازاتی برای بدعتگذاران غیر نادم به رسمیت شناخت و تصویب کرد. این فتوا با استفاده از شکنجه از سوی مأموران تفتیش عقاید برای کسب اطلاعات از مظنونان به بدعتگذاری نیز موافقت می‌کرد.

دستگاه تفتیش عقاید، که بر اثر بیانیه‌های پاپ تقویت شده بود، در اوایل قرن چهاردهم به یک تشکیلات کلیسایی بین‌المللی و بسیار پرقدرت تبدیل شد. اقتدار آن در قلع و قمع بدعتگذاری و همین‌طور سایر جرایم علیه کلیسا در فرانسه، ایتالیا، و بخش‌هایی از اسپانیا، همچنین لهستان، آلمان، پرتغال، و بوهیم پذیرفته شده بود. در برخی نقاط به مأموران تفتیش عقاید با عنوان «اعلیحضرت دینی» خطاب می‌شد، که نشانه آن بود که به آن‌ها با ترسی آمیخته با احترام نگریسته می‌شود.

دستگاه تفتیش عقاید پاپی فرمانروایان کشورها را زیر نظر می‌گرفت و آن‌ها می‌بایست در مسائل عقیدتی به مسئولان محلی این دستگاه پاسخگو باشند. مقامات کشوری، به محض درخواست، می‌بایست به مسئولیت‌های این جهانی تفتیش عقاید عمل می‌کردند. تفتیش عقاید در بیش‌تر اروپا جزئی از زندگی بود.

ما امروزه درباره نحوه عملکرد دستگاه تفتیش عقاید اطلاعات بسیار زیادی داریم، که عمدتاً به خاطر آن است که مأموران تفتیش عقاید گزارش‌های دقیقی از اقدامات خود ثبت

اجبار به جای اقناع

تاریخدان گوستاو هنینگسن در کتابش تفتیش عقاید در دوره اولیه اروپای مدرن اشاره خاصی دارد به تغییری که در دیدگاه کلیسا نسبت به بدعتگذاران صورت گرفت.

«تحولی روان‌شناختی به وجود آمد که در آن کلیسا به تدریج از تمایل اولیه‌اش به مباحثه با بدعتگذاران به منظور اقناع آن‌ها به بازگشت به وحدت عقیده، فاصله گرفت و با اصرار هر چه بیش‌تر به این رأی نزدیک شد که به جستجوی بدعتگذاران بپردازد تا لغزش‌های آن‌ها را طبقه‌بندی و به مردم اعلام کند و آن‌ها را به ابراز ندامت [سوگند به تغییر دادن افکار خود] مجبور سازد و در غیر این صورت آن‌ها را به مقامات دولتی تحویل دهد.»



پاپ اوربانوس پنجم در سال ۱۳۶۲ فتوایی صادر کرد که بدعتگذاران را محکوم می‌کرد. این فتوا استفاده از شکنجه از سوی مأموران تفتیش عقاید را تصویب می‌کرد و مجازات مرگ را برای بدعتگذاران غیر نادم در نظر می‌گرفت.

می‌کردند. از این رو، در مورد منافع مالی تفتیش عقاید، هویت کسانی که زیر بازجویی قرار گرفتند، روش‌های بازجویی، روش‌های کار دادگاه‌ها، و جزئیات مجازات‌هایی که طی قرن‌ها تعیین می‌شد، اطلاعاتی در دسترس است.

مخزن‌های وسیع این اسناد دقیق در دوره انقلاب فرانسه، در جریان ویران‌سازی زندان‌های تفتیش عقاید، از بین رفت. اما آنچه باقی مانده برای بازسازی تاریخ اقدامات دادگاه‌های تفتیش عقاید و نظام حقوقی پشتیبان این اقدامات کفایت می‌کند.

